

توضیح دیگر اینکه "کاملیون" نام یکی از حیوانات خزننده از انواع سوسمار است که به فارسی "حربا" نامیده می شود. و از آنجا که کاملیون می تواند رنگ پوست خود را با رنگ محیط اطراف مطابقت دهد و هم رنگ محیط شود در زبان فرانسه، این کلمه را به معنای "ابن الوقت" و "بوقلمون صفت" نیز به کار می برند که همین معنی هم در اینجا مراد هدایت است.

توضیح آخر اینکه آن شماره از رهبر که ما این مقاله را از روی آن باز نویسی کردیم کهنه و پاره و فرسوده است. یک کلمه ناخوانا بود و گوشه صفحه هم پاره شده بود و یکی دو کلمه از دو جمله را با خود برده بود. کوشش این نگارنده برای دستیابی به نسخه دیگری از رهبر در کتابخانه های خارج از کشور نیز موفقیت آمیز نبود. و همین علت یکی دو افتادگی است که در متن به چشم می خورد.

شاید هم این نقصان از مشیت الهی باشد تا مسائلی هم لاینحل بماند برای دیگران از پژوهندگان و خاصه آیندگان ایشان... که "بنی آدم اعضای یکدیگرند" و حتی "که جان دارد و جان شیرین خوش است". تمت به نام آنکه او نامی ندارد زبانه هر نامی که خوانی سر بر آرد.

ناصر پاکدامن

### اشک تمساح

در موقعی که ناموس فلک بر باد رفته و بیشتر کشورهای دنیا یکپارچه آهن و آتش و خون شده است شهرها تبدیل به خاکستر می شد و هنرمندان و دانشمندان مثل برگ خزان به زمین می ریختند و هیولای فقر و گرسنگی و ناخوشی روی سر مردم سایه افکنده عوض اینکه معایب گذشته را گوشزد بنماییم تا تکرار نشود، به اصلاح داخله خودمان بپردازیم و اقدامات جدی برای نجات مردم بکنیم از هر گوشه و کنار یکدسته میهن پرست فداکار و ناجیان دلسوخته قیام کرده دائما اشاره به حیثیت، افتخارات و عظمت ایران باستان می نمایند و استعداد نژادی ما را می ستایند و قلمفرسایی ها می کنند، زبان می گیرند و نوحه سرایی می نمایند. فکر نان بکنیم که خربزه آب است. از این تبلیغات در سالن "پرورش افکار" هم می کردند و بالاخره سال گذشته به معنی تثلیث معروف "خدا و شاه و میهن" پی بردیم. هنوز هم دست بردار نیستند!

اما سوراخ دعا را گم کرده ایم چون حس نمی کنیم که دنیا عوض شده و بعد از این جنگ تغییرات بیشتری خواهد کرد و فقط مللی حق حیات خواهند داشت که جانبازی کرده و فداکاری به خرج داده اند و به منافع خود هوشیار می باشند. افتخار به عظمت باستانی تا آن حد مفید است که

موجب تشویق و پیشرفت مادی و معنوی یک ملت در نبرد آینده او بشود نه اینکه او را خودپسند و متعصب بار بیاورد و نه اینکه بخواهند با این نوحه سراییها او را به خواب غفلت ببرند و در فلاکت خود محکوم بکنند. کسی منکر ملیت، زبان و افتخارات گذشته ایران نمی باشد تا همان اندازه که نسبت به زمان و مکان در مسیر تاریخی مقامی برای خود احراز کرده ایم اما تکرار "ملت شش هزار ساله!" و ذکر نام سیزوس و داریوش و انوشیروان و سلطان محمود و شاه عباس برای مردم نام و آب نمی شود و عرق وطن پرستی کسی را نمی چنبد و یک قدم هم ما را جلو نمی برد.

البته ملت ایران در دوره تاریخ وظیفه مهمی را در مقابل تاخت و تاز یونان و روم و عرب و مغول انجام داده و نهضتها و مقاومتهایی از خود نشان داده است ولی چرا عواملی که منتج به این تحولات شده [را] در نظر نمی گیرند یا اقلاً نمی گویند که پیشوایان دلسوزتر و زمامداران سالم تر و کاردان تر و ملت بیدارتری داشته است که از حقوق خود دفاع می کرده و بخصوص پشت هم اندازی هایی مثل امروزه به سرش سوار نبوده اند؟ خوب بود که صفحه را عوض می کردند. مگر ملت های دیگر خلق الساعه به وجود آمده اند و بزرگانی نداشته اند و جهانگشاییهایی نکرده اند؟ یا مردمان هندوستان و چین و کده و آشور و مصر نمی توانند چنین ادعاهایی داشته باشند؟ آیا می توانیم مدعی بشویم که در علم و هنر و فلسفه، ما چشم و چراغ دنیاییم و هند و چین و یونان از ما پست تر بوده اند؟

باید تصدیق کرد روزی که هوش و قریحه را قسمت می کرده اند همه اش را به ایرانیان بخشیده اند.

فردوسی و مولوی و جافظ و خیام (که امروزه مدعیانی پیدا کرده اند!) البته نام بزرگی در ادبیات بین المللی دارند اما اگر تنها دلمان را خوش بکنیم که این شعرا خاتم ادبیات می باشند بسیار ابلهانه است. آیا انگلیس با شکسپیر و آلمان با گوته و روسیه با پوشکین، در ادبیاتشان را تخته کردند و دست روی دستشان گذاشتند و نشستند یا صدها نابغه دیگر در دنیای علم و ادب به وجود آوردند؟ ملتی که سر دوراهه گیر کرد و در جهل مرکب ماند یا باید در جابزند و یا به قهقرا برگردد. از همین نادانی و خودپسندی ما نتیجه شده که از میلیونها آثار علمی و ادبی دنیا بگلی بی خیریم و به زبان فارسی ترجمه نشده و یا اگر شده طرف اطمینان نیست.

در قسمت علم و هنر، به عقیده آقایان باید باور کرد مثلا سنگ قبر ملک شاه مجسمه موسی میکیل آنژ را تحت الشعاع می گذارد. تار حسینعلی، سنفونی بتهوون را از میدان در می کند و مسجد شیخ لطف الله قصر واتیکان را از رو می برد یا مینیاتور رضا عباسی خط قرمز روی تمام آثار رامبراند می کشد.

اگر منصفانه قضاوت بکنیم باید اقرار کنیم که

متأسفانه در علم و هنر هم شوق القمری نکرده ایم. علم و ادب و هنر تعصب بر نمی دارد و مال همه دنیاست. امروز ممکن نیست کشوری بتواند دور خودش دیوار چین بکشد و از باقی دنیا مجزا بماند. در هیچ زمانی ایرانی تعصب هنری و فرهنگی نداشته است. در موسیقی و حجاری و معماری و نقاشی، از دوره هخامنشی تا زمان صفویه از استادان بیگانه استفاده کرده ایم و الهام شده ایم. همانطوری که ترقیات مادی ملل دنیا را به هم نزدیک کرده در موضوع معنوی نیز مردمان دنیا ناگزیرند که همکاری بکنند. اگر پیه سوز را به چراغ برق ترجیح دادیم پس می توانیم تعزیه را بر اپرا ترجیح بدهیم. همانطوری که میهن پرستان و ناجیان ما راه دزدی و تجارت و کلاهبرداری را زود از اروپاییها تقلید کردند ملت نیز محکوم به فهم و علوم و ادبیات و هنرهای اروپایی است - اگر آنها را نمی فهمیم تقصیر رهبران ماست. ابتدا باید هنر اروپایی را فهمید و هضم کرد بعد اگر چیز قابل توجهی داشتیم عرضه بداریم. تعزیه عروسی قاسم به پای اپرای «اوژن اونگین» نمی رسد. زلنگ زلینگ عجیب و مضحک تری رادیو تهران را با «تریستان و ایزلد» و گنتر، یا کتاب «امیر ارسلان» را با رمان داستویوسکی یا رستم در حمام را با شاهکارهای گرگن نمی شود مقایسه کرد. یک پرده نقاشی رنگ حالت روح و عمق صنعت را در نظر می گیرد. یک مجسمه کار رودن فرانسوی تنها کپی از روی طبیعت نیست. این مرد تمام هستی خود را در مجسمه اش می گذارد و به آن روح می دهد. در یک قطعه موسیقی تنها آهنگهایی نیست که به گوش مطبوع باشد بلکه هزاران نکته باریکتر از مو دارد که شنونده را از زندگی بدبخت معمولی به سیرحد دنیای مجهول درخشانی می کشاند.

آیا مفهوم میهن پرستی آن است که محکوم هستیم از تمام لذایذ معنوی دنیا چشم ببوشیم و غمزه بشتی یک دسته پاچه و رمالیده کاسه لیس و تازه به دوران رسیده را تحویل بگیریم و دورشان اسفند دود بکنیم که ظاهرا اظهار بی اعتنائی به دنیا و مافیها می کنند اما جگرشان برای پول و اتومبیل و شهوت لک زده است؟

"داشتم، داشتم" حساب نیست "دارم، دارم" حساب است. باید دید امروزه چه داریم و چه می خواهیم بکنیم. این فداکاران و میهن پرستان که به ما نصیحت می کنند و تحت الحنک بسته و زعمای قوم شده اند و با چشم گریان و دل بریان ناله و ندبه به راه انداخته اند همانهایی هستند که درین بیست سال اخیر هر چه شلتاق بود زده اند و امتحان خودشان را هم داده اند. یکدسته سردمدار بی چشم و رو و قاچاقچی سینه زنده و تملق از کسی گفتند که اگر به ناپلیون تشبیهش می کردند آن ذات مقدس عقب [؟] می نشست و اوقات مبارکش تلخ می شد اما رشادتها و هنرنماییهای آن یل ارجمند در قلع و قمع اهالی کشور بی نظیر است و مثل شکارچی که در